

جزیره‌ی سرخ

چشمه‌ی سرخ
شماره ۱۰۸

ناشر: ناشران سرخ، تهران

مکان: تهران

۲۶۲۱ تهران، پلاک

شماره ۱۰۸

میخائیل بولگاکف

تولد: ۱۸۸۰

مقدمه‌ی میخائیل

شماره ۱۰۸

میخائیل آفرانگانی، نویسنده و شاعر روس، در این کتاب به بررسی زندگی و آثارش پرداخته است. این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده و به صورت کتابچه در دسترس قرار گرفته است.

سال‌های جوانی میخائیل آفرانگانی در مسکو گذشت. او در سال ۱۹۱۷ به تبعیت از پدرش به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا به تحصیل پرداخت.

۱۹۱۷-۱۹۱۸

۱۹۱۷-۱۹۱۸

ترجمه از متن روسی

گرسنگی و فقر در روسیه، به ویژه در دوران انقلاب ۱۹۱۷، به شدت بر میخائیل آفرانگانی تأثیر گذاشت. او در این کتاب به بررسی این موضوع پرداخته است.

مهران سپهران

نویسنده‌ی این کتاب، مهران سپهران، در این اثر به بررسی زندگی و آثار میخائیل آفرانگانی پرداخته است. این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده و به صورت کتابچه در دسترس قرار گرفته است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

۱۹۲۴ بولگاکف به سبب توانست زمان کوتاهی در تبعید سرخ سپری کند. او در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت و در آنجا به تدریس پرداخت.

اشخاص نمایش

گنادی پانفیلوویچ، رئیس تئاتر، هم‌چنین لرد ادوارد گلن آروان. واسیلی آرتوریچ دیموگاتسکی، ملقب به، کریکوک، بی‌سروپایی در حیاط. متلکین نیکانور، دستیار کارگردان، او هم‌چنین نقش پاسپارتو و گماشته را ایفا می‌کند. سماور گنادی پانفیلوویچ را چاق می‌کند و به جای طوطی سخن‌گو حرف می‌زند.

ژاک پاگانل، عضو جامعه‌ی جغرافیا.

لیدیا ایوانا، لیدی گلن آروان.

گاتراس، کاپیتان.

بتسی، مستخدمه‌ی جوان لیدی گلن آروان.

سیزی بوزی، برده‌ی سفید، خداوندگار جزیره.

لیکی تیکی، فردی عامی، برده‌ی سفید.

سوفلور.

لیکوی عیسیایچ، رهبر ارکستر.

تاخونگا، برده‌ای از دسته‌ی نگهبانان.

کایکوم، فرد مثبت. بومی اول.

فاراته، فرد مثبت. بومی دوم.

نوازنده‌ی شاخ.

ساوا لوکیچ، کارگردان.

گارد برده‌ها، (با نظر منفی، اما در اواخر نمایش از نظر خود برمی‌گردد)،

بومی‌های سرخ‌مرد و زن (انبوه بی‌شماری با نظر مثبت)، حرم سیزی بوزی،

ملوانان انگلیسی، نوازنده، اعضای تئاتر، آرایشگر و خیاط.

وقایع در پرده‌ی اول، دوم و چهارم در جزیره‌ای بی‌سکنه و در پرده‌ی سوم

در جایی در اروپا و در مقدمه و مؤخره در تئاتر گنادی پانفیلوویچ اتفاق

می‌افتد.

گنادی پانفیلوویچ، رئیس تئاتر، هم‌چنین لرد ادوارد گلن آروان. واسیلی آرتوریچ دیموگاتسکی، ملقب به، کریکوک، بی‌سروپایی در حیاط. متلکین نیکانور، دستیار کارگردان، او هم‌چنین نقش پاسپارتو و گماشته را ایفا می‌کند. سماور گنادی پانفیلوویچ را چاق می‌کند و به جای طوطی سخن‌گو حرف می‌زند. ژاک پاگانل، عضو جامعه‌ی جغرافیا. لیدیا ایوانا، لیدی گلن آروان. گاتراس، کاپیتان. بتسی، مستخدمه‌ی جوان لیدی گلن آروان. سیزی بوزی، برده‌ی سفید، خداوندگار جزیره. لیکی تیکی، فردی عامی، برده‌ی سفید. سوفلور. لیکوی عیسیایچ، رهبر ارکستر. تاخونگا، برده‌ای از دسته‌ی نگهبانان. کایکوم، فرد مثبت. بومی اول. فاراته، فرد مثبت. بومی دوم. نوازنده‌ی شاخ. ساوا لوکیچ، کارگردان. گارد برده‌ها، (با نظر منفی، اما در اواخر نمایش از نظر خود برمی‌گردد)، بومی‌های سرخ‌مرد و زن (انبوه بی‌شماری با نظر مثبت)، حرم سیزی بوزی، ملوانان انگلیسی، نوازنده، اعضای تئاتر، آرایشگر و خیاط. وقایع در پرده‌ی اول، دوم و چهارم در جزیره‌ای بی‌سکنه و در پرده‌ی سوم در جایی در اروپا و در مقدمه و مؤخره در تئاتر گنادی پانفیلوویچ اتفاق می‌افتد.

مقدمه

بخشی از پرده باز می‌شود. اتاق گریم و دفتر گنادی پانفیلوویچ دیده می‌شود. میز کار، اعلان‌های نمایش، آینه. گنادی پانفیلوویچ با موهای حنایی، و صورتی کاملاً اصلاح کرده، پشت میز، خیلی با تجربه به نظر می‌رسد، اما پریشان‌حال. از جایی نغمه‌ای دل‌انگیز و ریتمیک که از دستگاهی پخش می‌شود به گوش می‌رسد. (گویا تمرین باله در جریان است.) متلکین از سقف با انبوهی از طناب آویزان است و آواز می‌خواند: «عاشق شدم من،... ولی رذل بود... منو نابودم کرد...»

روز.

گنادی متلکین!

متلکین (از بالا می‌افتد و نقش بر زمین دفتر می‌شود). من، گنادی

پانفیلوویچ.

گنادی نیومدن؟

متلکین

نه گنادی پانفیلوویچ.

گنادی

یکی رو فرستادی بره آپارتمانش؟

متلکین

بیک امروز سه بار رفته، اتا قاش قفله. از خانوم

صاحب‌خونه‌ش پرسیدیم کی خونه‌س، گفت: «بابا

جون اون رو با سگ هم نمی‌تونی پیدا کنی!»

گنادی

آخه این هم شد نویسنده؟ ای لعنت بر تو.

متلکین

ای لعنت بر تو، گنادی پانفیلوویچ.

گنادی

چیبه مثل طوطی تقلید می‌کنی؟ درست حرف بزن.

متلکین

به چشم. پشت «ماری استوارت» داغون شده،

گنادی پانفیلوویچ.

گنادی

یعنی که من پیام برات پشتش رو درست کنم. الکی

می‌ری سر چیزای بیخود... رفوکاری!

متلکین

کلاً سوراخ سوراخ شده گنادی پانفیلوویچ. همین

چند وقت پیش رفتم پایین دیدم از میونش

کارگرهای صحنه دیده می‌شن...

تلفن روی میز زنگ می‌زند.

گنادی

وصله‌ش کن. (گوشی را برمی‌دارد.) بله؟ بلیت مجانی

نداریم. وجدان داریم. (گوشی را می‌گذارد.) خیلی

عجیبیه. تو تراموا نشسته باشن از کنترلچی بلیت

مجانی نمی‌خوان، همین که وارد تئاتر می‌شن،

انگار خیریه باز کردیم، انتظار دارن مجانی باشه.

این دیگه بی‌شرمیه. ای ای... بی‌شرمیه.

متلکین

بی‌شرمیه.

گنادی

بعدش!

متلکین

گنادی پانفیلوویچ، برای وصله یک پولی نمی‌دین؟

گنادی

فعلاً ولش کن، پول تو جیب‌مون نیومده می‌پره.

بگیر بپوش...

تلفن زنگ می‌زند.

بلیت مجانی نمی‌دیم، بله. (گوشی را می‌گذارد.) بفرما،

تحویل بگیر! عجب آدمایی پیدا...

تلفن زنگ می‌زند.

ای، چیه هی زر زر می‌کنی... چیه؟ هیچ کس...

تقصیر منه... یو گنسی پامو آلدوویچ؟ صداتون رو

نشناختم. چه خبر... با همسر گرامی؟ خیلی

جذاب. دقیقاً یک ربع به هشت تشریف بیارین دم

گیشه... بله، ایام به کام. (گوشی را می‌گذارد.) متلکین

یک لطفی بکن، بگو بلیت فروش، دوتا صندلی تو

ردیف دوم برای این تحفه بذاره کنار.

برای کی، گنادی پانفیلوویچ؟

متلکین

برای رئیس آب و فاضلاب.

گنادی

چشم.

متلکین

آها، دیگه وقتشه... (کمی فکر می‌کند.) «ایوان مخوف»

دیگه به درد نمی‌خوره... وقتشه. می‌ری یک تیکه

به دردخور ازش می‌بری. فهمیدی؟

متلکین

فهمیدم. (داد می‌زند.) والودیا! از «ایوان مخوف» یک

تیکه می‌کنی وصله می‌کنی به پشت «ماری

استوارت». «ایوان مخوف» رو ممنوع کردن!...